

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷
صفحات ۹۷۹-۹۴۹

تألیف قلوب در فقه امامیه و چگونگی اجرای آن در عصر غیبت

سیدمحمدهاشم پورمولا^{۱*}، ریحانه طاهری^۲

۱. استادیار، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲)

چکیده

در این مقاله از طرفی به تبیین اصل «تألیف قلوب» در فقه امامیه پرداخته‌ایم که به موجب آن، کفار یا مسلمانان ضعیف‌العقیده، به منظور جلب نیرو در جهاد یا جذب به اسلام و مسلمانان یا برای ایجاد وحدت بین آنها و حفظ حکومت اسلامی، مورد الفت قرار می‌گیرند. از طرف دیگر ضمن بررسی این حکم در زمان غیبت و ذکر ادله فقها در این باب، به این نتیجه رسیده‌ایم که حکم، مذکور هم با توجه به احتمال وقوع جهاد و هم با وجود گسترش اسلام و هم در فرض عدم تشکیل حکومت اسلامی، اجرائدنی است. پس در این مقاله دامنه اجرای این اصل را در ابواب مختلف فقه به بحث گذاشته‌ایم و به ذکر مواردی از استناد فقیهان به مضمون و محتوای آن می‌پردازیم. اصل مورد بحث در موارد مهم فقهی چون زکات، وقف، تقیة مداراتی و عقد امان کاربرد دارد. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی بوده است.

واژگان کلیدی

تألیف قلوب، زکات، کافر، مسلمان، مؤلفه قلوبهم.

مقدمه

بنای اسلام دعوت از همه انسان‌ها برای پذیرش این دین آسمانی است و از هر راهی که با کرامت انسانی منافات ندارد، بهره می‌گیرد تا زمینه لازم را برای پذیرش اسلام فراهم آورد. عنصر تألیف قلوب (جذب اشخاص و متحد کردن آنها) را می‌توان کارآمدترین روش تبلیغ در سیره نبوی و فقه اسلامی به‌شمار آورد که سبب تقویت و تحکیم پایه‌های دین و دینداری می‌شود. البته علاوه بر نقش تبلیغی «تألیف قلوب» در جذب اشخاص به اسلام، مسلمان ماندن اشخاص و تحکیم عقاید آنان و جذب نشدن به فرقه‌های انحرافی نیز نیازمند استمرار این سیره است و اهمیت پرداختن به این مسئله را دوچندان می‌کند. اختصاص سهمی از مالیات اسلامی زکات (که به‌عنوان یکی از پایه‌های دین مبین اسلام شمرده شده است) به «مؤلفه قلوبهم» نیز از اهمیت این مقوله نزد شارع مقدس نشان دارد و نمایانگر آن است که اعطای زکات به اصناف هشت‌گانه از جمله «مؤلفه قلوبهم»، در حل مشکلات جامعه اسلامی تأثیر مستقیم دارد.

در کتب فقهی شیعی، نکات شایان توجهی در مورد تألیف قلوب بیان شده که اغلب در بحث زکات به‌عنوان صنف چهارم از مستحقان زکات، به این مسئله اشاره و در مورد احکام و شرایط مختص به آن مباحثی عنوان شده است. نگارنده در این مقاله، بر آن است که با عنایت به کتب فقهی، به روش توصیفی - تحلیلی، علاوه بر بررسی مصادیق و اهداف تألیف قلوب در کلام فقها، به پاسخ روشنی برای این پرسش‌ها دست پیدا کند که آیا در زمان کنونی، یعنی در عصر غیبت، اجرای این حکم امکان دارد یا خیر؟ و در صورت امکان، تأثیر این حکم را در کدام‌یک از ابواب فقهی می‌توان دید؟

تبیین مفهومی واژه «تألیف قلوب»

«تألیف» از ریشه «إلف» است و «إلف»؛ یعنی اجتماع یا پیوستن به جمع با حالت التیام‌بخشی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱) و هرگاه گفته می‌شود «تَأَلَّفَ فُلَانًا» یعنی با وی مدارا و او را عطا کرد تا مایل به سوی خویش کند (سیاح، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۵). در واقع «تألیف قلوب»، عنوانی مرکب و برگرفته از کاربرد قرآنی «مؤلفه قلوبهم» بوده و به کسانی اطلاق شده است که دل‌هایشان با محبت و احسان جذب می‌شود (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۵: ۲۶).

اما اینکه مراد از جلب الفت چیست؛ در ده مورد امکان بررسی دارد: یکی جلب الفت برای دعوت به اصل اسلام و دیگری برای دعوت به مذهب حق. هر کدام از این دو مورد یک بار نسبت به حدوث و بار دیگر نسبت به ابقا و هر کدام از چهار مورد، یک بار نسبت به اصل عقیده قلبی و بار دیگر نسبت به احکام فرعی بررسی می‌شوند. این هشت قسم به ضمیمه میل دادن کفار به جهاد، حدوثاً و بقائاً ده قسم می‌شود که شاید از اطلاق آیه مبارکه و نصوص، همه این موارد اراده بشود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۶).

دیدگاه‌های مطرح درباره مؤلفه قلوبهم در فقه امامیه

در کتب فقهی، ذیل مبحث زکات، به موضوع «مؤلفه قلوبهم» تحت عنوان صنف چهارم از مستحقان زکات اختصاص پرداخته شده است و متقدمان و متأخران از فقها، کم‌وبیش به این موضوع پرداخته‌اند و در مورد احکام و شرایط مختص به آن سخن گفته‌اند. آنچه در نگاه اول به نظریات فقها در این زمینه به دست می‌آید، آن است که اصل حکم «تألیف قلوب» اجمالاً مورد اتفاق فقهاست و در آن اختلافی وجود ندارد و نص کتاب عزیز و سنت قاطع و اجماع مسلمانان بر آن دلالت دارد. اما چیزی که مورد اختلاف بوده و بحث‌هایی پیرامون آن به چشم می‌خورد، این است که عنوان «مؤلفه قلوبهم» به چه کسانی اطلاق می‌شود. در این مسئله، سه نظریه وجود دارد که به بررسی کلام فقها در این زمینه می‌پردازیم:

نظریه اختصاص سهم «تألیف قلوب» به کفار

طرفداران این نظریه، معتقدند که سهم تألیف قلوب را فقط باید به کفار پرداخت کرد که یا به اسلام متمایل شوند یا به کمک کردن به مسلمانان در جهاد ترغیب شوند. در رأس علما و فقهای قائل به این نظریه، می‌توان به شیخ طوسی اشاره کرد. ایشان مورد تألیف قلوب را تمایل کفار به دین اسلام و کمک گرفتن از آنان در جنگ با اهل شرک عنوان می‌کند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۴۹) و در جای دیگر زکات را مختص کفاری می‌داند که در آنها میل به اسلام وجود دارد و از آنها در جنگ با دشمنان کمک گرفته می‌شود (طوسی، ۱۳۷۵: ۲۸۲) جمع دیگری از فقها نیز در این زمینه با شیخ طوسی هم‌عقیده هستند (طوسی، ۱۴۰۸: ۱۲۸؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۵۸)

در مورد دلیل این گروه باید گفت که قائلان به اختصاص سهم مؤلفه به کفار، از جمله شیخ طوسی، در این مورد ادعای اجماع کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۲۳۳).

نقد دیدگاه: ادعای اجماع بر اعتبار کفر در مؤلفه قوهم را می‌توان مردود دانست. دلیل این امر، ظهور کلمات جمع کثیری از فقها و صراحت کلام برخی دیگر از آنها، بر خلاف این ادعاست و بر فرض اعتبار خصوص کفر، شاید این امر بر اهم موارد حمل شود، نه اینکه منحصر به آن باشد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۷). در ضمن قول اختصاص سهم به کفار را هیچ مستندی پشتیبانی نمی‌کند، بلکه اطلاقات ادله از کتاب و سنت، این قول را دفع می‌کند (خویی، ۱۴۱۸، ۲۴: ۶۷). لذا با توجه به ایرادهایی که وارد شده به نظر می‌آید که این قول مردود باشد.

نظریه اختصاص سهم «تألیف قلوب» به مسلمانان

در مقابل قول اول، نظریه اختصاص سهم «تألیف قلوب» به مسلمانان قرار دارد. به‌طوری که کلام برخی از فقها بیانگر آن است که «مؤلفه قلوبهم» از مسلمانان هستند و دادن سهم آنان به کفار جایز نیست. این دسته از فقها، مؤلفه را کسانی می‌دانند که اسلام آورده‌اند، اما خوف خروجشان از دین وجود دارد. لذا سهمی از زکات به آنها داده می‌شود تا در دین پایدار بمانند و قلوبشان بر بقا و ثبات در دین متمایل و در نتیجه این خوف مرتفع شود (مفید، ۱۴۱۳ الف: ۳۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۲: ۱۷۷؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹: ۲۴۷).

همان‌طور که از کلام برخی از این فقها ظاهر است، دلیل ایشان بر ادعایشان ظاهر روایاتی است که این سهم را مختص مسلمانان می‌دانند؛ عمده‌ترین دلیلی که در این قول به آن استناد شده، صحیح زراره است که در آن امام باقر(ع) فرموده‌اند: «أنها (المؤلفه قلوبهم) مردمی بودند که خدا عزوجل را یگانه می‌دانستند و دست از بت‌ها برداشته بودند و اقرار داشتند خدا، یگانه معبود بر حق است و محمد(ص)، رسول خدا است و آنان با این حال در برخی از آنچه پیغمبر(ص) آورده بود، شک داشتند و خداوند عزوجل به پیغمبرش(ص) دستور داد که با مال خود و عطا، آنها را به اسلام و مسلمانی الفت دهد تا اسلامیت آنها پابرجا و خوب شود و بر دینی که بدان درآمده‌اند و بر آن اقرار کرده‌اند، بپایند. و راستی که

رسول خدا(ص) در جنگ حنین رؤسای عرب را از قریش و سایر قبائل مُضَرّ تألیف قلوب کرد؛ از آن جمله ابوسفیان بن حرب و عیینه بن حصین فزاری و مانند آنها از مردم عرب بودند» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۶۳) و روایات دیگری که با مضامین مشابه، مؤلفه قلوبهم را قومی دانسته‌اند که خدا را یگانه می‌دانستند، ولی معرفت به دین اسلام در دل آنها وارد نشده بود. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۹۹؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۴۱۱ و ۴۱۲) یا در مرسله یونس از زراره از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمود: «مؤلفه قلوبهم هرگز به فراوانی امروزه نبوده‌اند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۴۱۱).

نقد دیدگاه: در نگاه اول اگر این اخبار از نظر سند و دلالت تام باشند، بعید نیست که مطلقات آیه شریفه و نصوص مشابه به وسیله این اخبار مقید بشوند. اما در بررسی این روایات روشن می‌شود که یا مرفوعه و مرسله هستند یا بر فرض تام بودن سند، از نظر دلالت، قاصر هستند، به این صورت که مسلمین را به عنوان یکی از موارد تألیف قلوب ذکر کرده‌اند؛ حال آنکه این امر وجود افراد دیگر را نفی نمی‌کند. برخی دیگر نیز اصلاً در صدد تعریف مؤلفه نیستند و فقط کمیت آنها را بیان می‌کند (طباطبایی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۸۴ و ۸۵؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۴: ۶۸ - ۷۰). به طور مثال در مورد صحیحۀ زراره باید گفت که این روایت بر حصر دلالت ندارد و نهایتاً شأن نزول آیه را بیان می‌کند و مورد آن همان قصه است؛ که این آیه بعد از اعتراض نسبت به بذل مال به ابوسفیان و دیگر منافقان نازل شده است. روشن است که بیان مورد، موجب تخصیص بقیه موارد نیست (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۴: ۷۰). البته صاحب جواهر به ظهور برخی نصوص این باب در اختصاص سهم به غیرمسلمان اشاره‌ای داشته‌اند که شاید منظور ایشان ذیل همین روایت باشد، زیرا اسلام رؤسای عرب در هنگام غزوه حنین اثبات نشده است (نجفی، بی‌تا، ج ۱۵: ۳۴۱) گرچه درباره این نظر ایشان، چنین ایراد وارد شده است که صدر صحیحۀ زراره در اختصاص این سهم به مسلمانان ظهور دارد؛ کما اینکه این ظهور از ضمیر فصل نیز به دست می‌آید (وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ هُمْ قَوْمٌ وَحِدُوا اللَّهُ...)، در ذیل حدیث نیز چیزی که خلاف این ظهور را برساند، وجود ندارد و ذکر اشخاصی چون ابوسفیان و عیینه بن حصین، دلیلی بر این خلاف نیست؛ چرا که احتمال دارد بخشش حضرت پیامبر(ص) به آنها پس از اظهار اسلامشان بوده

باشد (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹: ۱۵۰). اما در پاسخ می‌توان گفت که قول به اینکه همه کسانی که پیامبر(ص) ایشان را مورد تألیف قرار داده‌اند (از مشرکان قریش و مُضَر) بعد از اظهار اسلامشان بوده، چیزی است که بر مبنای تاریخی، اثباتش مشکل است. بلکه می‌بینیم که شیخ طوسی فرموده است: «لا يعرف أصحابنا مؤلفه أهل الإسلام». همچنین گفته شده است که حضرت پیامبر(ص) از غنایم حنین به صفوان بن أمیه و امثال او (قبل از اینکه اسلام بیاورند) عطا کرده‌اند. پس اگر این امر ثابت شود، مقتضای ذیل صحیحه زراره چنین است که واجب کردن سهم مؤلفه در قرآن، برای امثال کسانی است که پیامبر(ص) به آنها اعطا کرده است؛ در نتیجه جواز اعطای این سهم به کفار ثابت می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۲۶).

منافات با اطلاق آیه شریفه و کنار گذاشتن معقد اجماع و نفی خلاف به عنوان دو دلیل دیگر بر رد مستندات قول اختصاص سهم تألیف قلوب به مسلمانان ذکر شده است (نجفی، بی تا، ج ۱۵: ۳۴۱). اما این دو دلیل خود جای نقد دارد؛ یعنی در مورد منافات نصوص با اطلاق آیه، شاید گفته شود که تقیید کتاب به وسیله خبر واحد، امر مشکلی نیست. از طرفی به گفته برخی از فقها نصوص مزبور، بر اطلاق آیه، حاکم بوده‌اند و مفسر آن هستند و اعراض از این نصوص، در حالی که بین قدما و متأخران از فقها قائل به این قول وجود دارد، خالی از وجه است. کنار گذاشتن معقد اجماع و نفی خلاف نیز مردود خواهد بود، چرا که کنار گذاشتن معقد اجماع و نفی خلاف، در صورتی که به مرتبه حجیت نرسیده باشد، اهمیتی ندارد؛ زیرا همان طور که گذشت، اختلاف و تعدد اقوال در این مسئله وجود دارد. علاوه بر آن اقتضای اجماع مذکور، اختصاص سهم تألیف به کفار است. مگر اینکه منظور ایشان سقوط نصوص ذکر شده از حجیت، به خاطر اعراض فقها از این نصوص باشد؛ که این مطلب جای تأمل دارد (طباطبایی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۸۶؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹: ۱۵۰ و ۱۵۱؛ منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۲۵).

صاحب جواهر سه روایت دیگر را نیز ذکر می‌کند و وجود آنها را موجب رد اختصاص سهم به مسلمانان می‌داند. یکی از این روایات، مرسلی است که از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند: «إِنَّهُمْ قَوْمٌ كُفَّارٌ.» (نجفی، بی تا، ج ۱۵: ۳۴۱) و دیگری مرسلی است که در «الدعائم»

از امام باقر(ع) ذکر شده است که در مورد مؤلفه قلوبهم در قول خداوند عزوجل فرمود: «ایشان قومی هستند از رؤسای قبایل که برای جلب به اسلام مورد تألیف قرار گرفتند. رسول خدا(ص) به آنها اعطا کرد تا در آنان الفت ایجاد کند» (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۶۰) و سومین روایت، صحیحه یا حسنه زراره و محمدبن مسلم است که از امام صادق(ع) درباره مصرف زکات در آیه شصت سوره توبه پرسیدند آیا باید به تمام این طبقات نامبرده زکات پردازند، گرچه مقام شما را نمی‌شناسند؟ امام صادق(ع) فرمود: «امام زمان تمام این طبقات را بهره‌مند می‌سازد، زیرا به طاعت او التزام دارند... اگر به شیعیان معترف بدهد و از منکران امامت دریغ کند، زکات فریضه بی‌محل می‌ماند. باید به منکران امامت بدهد تا به اصل امامت دلگرم شوند و ثابت قدم بمانند. اما امروز، تو و یارانت فقط کسانی را از زکات فریضه بهره‌مند بسازید که عارف و آشنا باشند. امام صادق(ع) فرمود: سهمی که برای الفت دل‌ها و آزادی برده‌ها معین گشته، عام است، اما سایر سهام نامبرده خاص می‌باشد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۴۹۶).

اما مرسل ذکر شده از امام صادق(ع) نیز پاسخ داده شده است به منع حجیت مرسل و عدم مقاومت در برابر اخبار مستفیضه‌ای که در آنها اخبار صحیح هم وجود دارد. همین ایراد به مرسلی که از امام باقر(ع) ذکر شد نیز وارد است و درباره آن گفته‌اند که صلاحیت معارضه با روایات گذشته را ندارد و حتی در صورت تحقق اطلاق، واضح است که اطلاق امکان قید خوردن دارد و این مرسل نیز با دیگر اخباری که گفته شده، مقید شده است. همچنین به نظر می‌رسد که این حدیث، قطعه‌ای از صحیح زراره باشد که نقل به معنا شده و فرض هم بر این است که صحیح زراره، اختصاص سهم به مسلمانان را می‌رساند و ظاهر این است که ذیل این روایت، تتمه آن نیست؛ بلکه کلام خود صاحب «الدعائم» است (طباطبایی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۸۷؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹: ۱۵۰؛ منتظری، ۱۴۰۹، الف، ج ۳: ۲۵).

درباره سومین روایتی که صاحب جواهر به آن استناد کرده، گفته شده که آنچه از فقرات صحیح ظاهر است، اختصاص به مسلمانان را می‌رساند؛ به خصوص قسمت‌های «لأنهم یقرّون له بالطاعة» و «وإنما یعطى من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه». اما اینکه

حضرت فرموده‌اند: «سهم المؤلفه قلوبهم و سهم الرقاب عام» در عموم برای کفار ظاهر نیست، بلکه ظاهر در عموم برای مسلمانان عارف و غیرعارف است. دستکم حمل بر چنین عمومی را می‌توان به قرینه نصوص دیگر انجام داد. چرا که «من لایعرف»، در اصطلاح اخبار، مسلمانی است که مقام امامت ائمه (ع) را نمی‌شناسد؛ نه اینکه اعم باشد از چنین شخصی و کفار. اگر هم از این معنا چشمپوشی کنیم، می‌توان گفت که این روایت مطلق است و به وسیله روایات دیگری که گفته شد، مقید شده است (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹: ۱۵۰ و ۱۵۱؛ منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۲۵؛ حسینی روحانی، بی‌تا، ج ۷: ۲۴۲).

البته برخی فقها در این زمینه معتقدند اینکه در برخی نصوص، مسلمان بودن ذکر شده، برای مثال است و با تعمیم منافاتی ندارد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۷). به هر حال در بررسی اشکال‌های وارد بر مستندات این قول، این‌طور به نظر می‌رسد که اختصاص سهم مؤلفه به مسلمانان ضعیف‌العقیده نیز مردود باشد.

نظریه تعمیم سهم «تألیف قلوب»

و اما کلام برخی دیگر از فقها به صورت مطلق آمده و بیانگر این است که سهم مذکور برای جذب افراد به جهاد و کمک رساندن آنها به اسلام مصرف می‌شود. لذا دلالت می‌کند بر اینکه «مؤلفه قلوبهم» اعم از کفار و مسلمانان هستند (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۴؛ مفید، ۱۴۱۳ ب، ۲۴۱؛ سلار دیلمی، ۱۴۰۴: ۱۳۲) و حتی برخی به صراحت این سهم را عام دانسته‌اند؛ به طوری که مؤلفه قلوبهم را بر دو قسم می‌دانند: مؤلفه الکفر و مؤلفه الإسلام (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۵۷). شمار بسیاری از فقهای متأخر نیز طرفدار این نظریه هستند و این سهم را از مصالح اسلام و مسلمانان می‌دانند (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۱۰۳؛ نجفی، بی‌تا، ج ۱۵: ۳۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۹۴؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۳: ۵۳۷).

از جمله دلایل طرفداران قول تعمیم، می‌توان به مطابقت با اطلاقات کتاب و سنت اشاره کرد (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۴: ۷۰؛ نجفی، بی‌تا، ج ۱۵: ۳۴۱). علاوه بر اطلاق کتاب و سنت، ادله دیگری نیز ذکر شده است که قول به تعمیم را تقویت می‌کند؛ از جمله اینکه اکثر فقهای اهل سنت مثل مالک و ابوحنیفه و بلکه احمد حنبل و شافعی، در یکی از دو

قولی که به آنها نسبت داده شده، قائل به سقوط سهم مؤلفه بعد از فوت نبی اکرم(ص) بوده است و علت این مسئله را انتشار اسلام و قوت آن دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که دیگر احتیاجی به معاونت کفار دیده نمی‌شود و ابوبکر و عمر هم چیزی از صدقات را به مؤلفه پرداخت نمی‌کرده‌اند و اصحاب هم فعل آنها را انکار نکرده‌اند؛ لذا احتمال دارد که منظور ائمه(ع) از اخبار مستفیضه‌ای که در مورد اعطای سهم به مسلمانان وارد شده‌اند، رد آرای ایشان باشد. به این صورت که سهم مؤلفه، اختصاص به کفار ندارد تا گفته شود که احتیاجی به آنان نداریم؛ بلکه عمده مؤلفه، مسلمانانی هستند که در اعتقاد ضعیف هستند و تعداد آنان از دو سوم مردم بیشتر است. بالجمله منظور این اخبار بیان اختصاص به مسلمانان نبوده، بلکه منظور، نفی اختصاص به کفار بوده است، تا مبدا گفته شود که این سهم با انتشار اسلام در بلاد، قطع خواهد شد. بنابراین به سبب این اخبار، مشکل است که از اطلاق آیه شریفه دست بکشیم؛ چرا که این اخبار به سمع و نظر شیخ و امثال ایشان رسیده بود؛ با وجود این به اختصاص این سهم به مسلمانان فتوا نداده‌اند، بلکه به تعمیم یا اختصاص به کفار فتوا داده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۲۵ و ۲۶). آنچه در «سیره حلبیه» آمده است نیز تأییدی بر قول به تعمیم ذکر می‌شود: «مؤلفه قلوبهم، سه دسته بوده‌اند: یکی کسانی که رسول خدا(ص) آنها را مورد تألیف قرار می‌داد تا اسلام بیاورند؛ مثل صفوان بن أمیه. دسته دیگر کسانی بودند که به آنها مهربانی می‌شد تا در اسلام پایدار باشند؛ مثل ابوسفیان بن حرب و دسته سوم که برای جلوگیری از بدکاری آنها با آنان مهربانی می‌شد؛ مانند عیینه بن حصین... همان‌طور که قبلاً ذکر شد، پیامبر(ص) همه آنچه را در شعب بود، در حالی که پر بود از گوسفند و گاو و شتر، به صفوان بن أمیه بخشید و این بخشش سبب مسلمان شدن او بود» (الحلبی، ۱۴۰۰، ج ۳: ۸۵). همچنین از امام صادق(ع) روایت شده است که حضرت سید المرسلین(ص)، سهم مؤلفه را به کفار و منافقان می‌دادند و حضرت امیرالمؤمنین(ع) نیز آن را به سنیان و منافقان می‌دادند. (مجلسی [محمدتقی]، ۱۴۱۴، ج ۵: ۴۳۲).

بنابراین با توجه به اطلاق کتاب و سنت و همچنین ادله ذکر شده، قول به تعمیم سهم تألیف قلوب، از قوت بیشتری برخوردار است. پس برای تألیف قلوب کفار، باید وسایل

آسایش خاطرشان را فراهم کرد تا به اسلام علاقه‌مند شوند و شاید اسلام بیاورند و اگر وارد اسلام شدند، در آن تثبیت شوند. اشخاص ضعیف‌الایمان را نیز باید به این‌وسیله دلگرم کرد تا در اسلام ثابت‌قدم بمانند و از دین خارج نشوند و ایمانشان به‌وسیله اعمال مسلمانان و درک حقایق اسلام محکم شود. همچنین باید از این راه، از اشخاصی که با گرفتن صدقه، به هنگام لزوم از مرزهای اسلامی دفاع و حمایت می‌کنند یا به‌نوعی به نظام اسلامی خدمت می‌رسانند، حمایت کرد.

البته که اگر امر دائر باشد بین تألیف کافر به اسلام و بقای مسلمان بر اسلامش، چاره‌ای نیست جز تقدیم اهم، گاهی ممکن است اولی اهم باشد و گاهی هم شاید که دومی مهم‌تر باشد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۸).

مصادیق «مؤلفه قلوبهم» در کلام فقها

در برخی کتب فقهی، مصادیق رایجی از مؤلفه ذکر شده‌اند که البته در حد تمثیل هستند؛ نه تعیین، و دلیلی بر حصر آنها نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۴: ۲۹۵ و ۲۹۶؛ کاظمی، بی‌تا، ج ۲: ۳۵؛ عاملی، ۱۴۱۹: ۲۶۱). فی‌الجمله می‌توان گفت که معیار کلی برای مصادیق مؤلفه آن است که اگر کسی با دریافت بودجه‌ای از حکومت اسلامی، شرش از مرزها کم می‌شود یا خیرش به مرزداران می‌رسد، یا خیرش به اسلام و مسلمانان در داخل مرز می‌رسد، می‌توان از سهم المؤلفه قلوبهم به او پرداخت کرد.

تألیف قلوب در زمان غیبت

برای روشن شدن سرنوشت فعلی سهم مؤلفه قلوبهم، باید ابتدا حکم تألیف قلوب، به‌لحاظ بقای آن پس از عصر نبوی(ص)، سپس چگونگی امکان اجرای این حکم در عصر غیبت امام معصوم(ع) بررسی شود.

بقای حکم تألیف قلوب بعد از زمان پیامبر(ص)

در بررسی کتب فقهی به‌نظر می‌رسد بیشتر فقهای امامیه بر این باورند که حکم تألیف قلوب نسخ نشده و پس از پیامبر(ص) نیز باقی است؛ زیرا ایشان تا هنگام وفاتشان به پرداخت این

سهم اعتنا داشته‌اند و بعد از پیامبر(ص) نسخی صورت نمی‌گیرد (محقق حلی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۵۷۴؛ علامه حلی، بی تا، ج ۵: ۲۴۹ و ۲۵۰؛ نجفی، بی تا، ج ۱۵: ۳۴۳). برخی نیز در توضیح این امر متذکر شده‌اند که نه تنها مؤلفه، به زمان پیامبر(ص) منحصر نبوده‌اند، بلکه تعداد ایشان پس از پیامبر(ص) بیشتر هم شده‌اند؛ چرا که اهل نفاق با مؤمنان و اهل انکار و شک نسبت به آنچه پیامبر(ص) در حق ائمه(ع) آورده‌اند، بیشتر از حد شمارش است. پس بر هر امام جانشین بر حق پیامبر(ص) است که این سهم را به آنها پرداخت کند و آنان را مورد تألیف قرار دهد (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱۰: ۱۱۰). بسیاری از فقهای معاصر نیز در کتب فقهی خود بر بقای این حکم در این زمان و عدم سقوط آن حکم کرده‌اند (امام خمینی، بی تا الف، ج ۱: ۳۳۶؛ سیستانی، ۱۴۲۲: ۲۵۸؛ میلانی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۲۸).

قول به نسخ حکم تألیف قلوب

توهم نسخ سهم مؤلفه، قولی است که مهم‌ترین طرفداران آن، برخی فقهای عامه از جمله مالک و علمای حنفی مذهب هستند و بر صحت قول خود، به چند دلیل استناد کرده‌اند:

۱. فراگیر شدن اسلام و قوت هیبت آن.
 ۲. عدم پرداخت سهم مؤلفه توسط صحابه بعد از پیامبر(ص).
 ۳. عقل یا قیاس استنباط؛ بر این مبنا که این دو عنوان، قابلیت نسخ کردن یک حکم داشته باشند.
 ۴. اجماع سکوتی. منشأ این اجماع سکوتی، سکوت صحابه در برابر کار عمر بود که این سهم را در زمان خلافت ابوبکر قطع کرد، به این صورت که ادعا شده است در زمان ابوبکر دو نفر به نام‌های عیینه و اقرع که در زمان رسول اکرم(ص) از سهم تألیف قلوب برخوردار می‌شدند، نزد ابوبکر آمدند و زمین درخواست کردند و عمر برخلاف نظر ابوبکر، مانع این کار شد و اصحاب هم چیزی نگفتند. دیگران سکوت اصحاب را اجماع سکوتی دانسته و آن را همانند اجماع نطقی معتبر تلقی کرده و اجماع سکوتی را ناسخ این بخش از آیه مذکور پنداشته‌اند (حلی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۳۴۲؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۱۰: ۱۳۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۳۱۲).
- فقهای امامیه پاسخ‌های ارزشمندی به این ادله ارائه داده‌اند که به آنها اشاره می‌شود:

دلیل اول این گروه، به وسیله آیه شریفه و اقتدا به سیره پیامبر(ص) تا زمان فوتشان، رد می‌شود. واضح است که ترک کتاب و سنت، تنها با نسخ جایز است، در حالی که پس از وفات پیامبر(ص) نسخی صورت نمی‌گیرد.

در مقابل دلیل دوم ایشان نیز می‌توان به همان سیره صحابه استشهاد کرد؛ به طور مثال «ابی بکر» که به «عدی بن حاتم» سی نفر شتر از زکات شتران خودش را برگرداند و از باب تألیف به ایشان داد (حلی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۳۴۲).

در مورد بطلان دلیل عقلی هم باید گفت این دلیل عقلی ادعایی فتوا به سقوط، همان قیاس است که خود عقل، به عدم حجیت آن فتوا می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۴: ۳۱۹).

و اما بطلان دلیل چهارم یعنی اجماع سکوتی: باید توجه داشت که نه فعل عمر حجت است (چون او معصوم نیست)؛ نه سکوت صحابه در برابر فعل او در این داستان حجت است، زیرا این داستان، مصداق «قضیه فی واقعه» است. یعنی شاید توقع درخواست‌کنندگان از بیت‌المال بی‌جا بوده یا در خصوص مورد (تألیف قلوب) اثر نداشته یا اساساً عطای ابوبکر بر اساس تألیف قلوب نبوده و نهی و منع عمر نیز، بر این اساس نبوده است. پس نهی و منع وی و سکوت صحابه در برابر آن به معنای سقوط سهم مؤلفه نیست و به طور کلی ادعای حجیت اجماع سکوتی هم باطل است، چون اجماع در حکم خبر است و حجیت آن از این روست که کاشف از رأی و سنت معصوم(ع) باشد. افزون بر این، حجیت اجماع، مانند حجیت خبر است. یعنی همان‌گونه که روایت باید بر ثقل اکبر (قرآن) عرضه شود و مخالف آن نباشد و اگر مخالف بود، حجت نیست، اجماع نیز این‌گونه است. اجماع هر چند محصل، اگر مخالف قرآن باشد، حجت نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۴: ۳۲۰).

قول به سقوط حکم تألیف قلوب پس از پیامبر(ص)

در کلمات عده‌ای از فقهای شیعه، عبارت سقوط این حکم پس از پیامبر(ص) و اختصاص این سهم به زمان پیامبر(ص) به چشم می‌خورد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۲۳۳؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۴۹؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲: ۶؛ حلی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۱۵۰؛ حلی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۵۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۲: ۱۷۹).

در مورد حکم سقوط سهم مؤلفه پس از پیامبر توسط فقهایی چون شیخ طوسی و شیخ صدوق با توجه به آنچه از کلامشان پیداست، عللی ذکر شده است؛ از جمله ظهور و گسترش اسلام به گونه‌ای که نیازی به تألیف کفار به وسیله پرداخت زکات وجود ندارد و یا به دلیل ارتکاز ذهنی ایشان در مورد اختصاص اجرای احکام اسلامی و جهاد ابتدایی به امام معصوم یا اینکه زمان حضور امام معصوم (ع) را از آن جهت که حکومت در دستشان نبوده است، مانند زمان غیبت دانسته‌اند (بهبهانی، ۱۴۲۴، ج ۱۰: ۴۳۳؛ مجلسی [محمدتقی]، ۱۴۰۶، ج ۳: ۶)

پس در توجیه کلام ایشان این احتمال وجود دارد که منظور این فقهای بزرگوار از سقوط سهم مؤلفه پس از پیامبر (ص) به معنای فراهم نبودن شرایط و فقدان زمینه انجام دادن و اجرای این حکم باشد؛ که شاید از نبود اجراکننده این حکم یا مبسوط‌الید نبودن کسانی که شایستگی اجرای این حکم را داشته باشند، ناشی شود یا اینکه شاید موضوع نباشد و کسی بگوید که چون موضوع نیست، حکم هم نخواهد بود و با فرض تحقق موضوع، این سهم نیز خواهد بود. پس در این صورت کلام این دسته از فقهای بزرگوار به معنای نسخ حکم نیست. در نتیجه؛ قول به نسخ حکم تألیف قلوب و اسقاط آن پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) مردود بوده و حکم به بقای این سهم پذیرفتنی است.

امکان اجرای حکم تألیف قلوب در عصر غیبت

پس از مشخص شدن بقای حکم تألیف قلوب پس از پیامبر (ص)، در مورد وجود این حکم در زمان حضور و غیبت معصوم (ع) با دیدگاه‌های متفاوتی از طرف فقها مواجه شده است و این مسئله مطرح می‌شود که آیا اصولاً امکان اجرای حکم تألیف قلوب در عصر غیبت معصوم (ع) وجود دارد یا خیر؟ و آیا جواز شرعی برای عمل به آن به کسی داده شده است؟

به‌طور کلی؛ امکان اجرا و به‌کارگیری حکم تألیف قلوب در سه وجه امکان بررسی دارد:

امکان اجرای حکم تألیف قلوب با توجه به ارتباط تألیف قلوب با جهاد

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، برخی فقها حکم تألیف قلوب را مخصوص کفاری می‌دانند

که هدف از تألیف ایشان، ایجاد تمایل در آنها برای کمک به مسلمانان در جهاد علیه دیگر کفار است. پس به دلیل همین وابستگی حکم تألیف قلوب به جهاد، این حکم را در زمان غیبت امام معصوم(ع) ساقط می‌دانند، چرا که از نظر ایشان حکم جهاد به امام معصوم(ع) اختصاص دارد (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۵؛ حلی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۴۵۷).

در نقد دیدگاه این فقها باید گفت اگر قائل به این مطلب باشیم که حکم جهاد، به‌خصوص از نوع دفاعی، در حال غیبت امام معصوم(ع) نیز باقی است، حتی بر مبنای قول به اختصاص حکم تألیف برای کفار به‌منظور کمک گرفتن از ایشان در جهاد، وجهی برای سقوط حکم تألیف قلوب در عصر غیبت باقی نمی‌ماند. به‌عبارت دیگر اسقاط جهاد مشروط به اذن امام(ع) در زمان غیبت، ضرری به بقای حکم تألیف قلوب نمی‌رساند، چرا که جهاد دفاعی همچنان باقی است، جهادی که در آن احتیاج به یاری گرفتن از غیرمسلمانان به‌وجود می‌آید و لذا از سهم مؤلفه به آنها پرداخت می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۱۵۹؛ سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۱۸؛ ترحینی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۷۴؛ حلی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۳۴۴). بنابراین هرگاه تألیف کفار یا مسلمین برای جنگ یا غیر آن، به صلاحدید امام(ع) باشد، این حکم باقی است. بلکه این امر با صلاحدید غیر امام نیز ممکن است؛ آنگاه که برای دفاع از ریشه اسلام یا دفاع از ایمان (تشیع)، جهاد واجب بشود (مجلسی [محمدتقی]، ۱۴۰۶، ج ۳: ۶).

در نتیجه از آنجایی که جهاد، به‌ویژه از نوع دفاعی آن، اختصاص به امام معصوم(ع) ندارد و شاید در زمان غیبت نیز اتفاق بیفتد، امکان احتیاج به تألیف در مورد جهاد نیز در عصر غیبت وجود دارد.

امکان اجرای حکم تألیف قلوب با توجه به ظهور و گسترش اسلام

شاید این مسئله مطرح شود که پس از پیامبر(ص)، اسلام به میزان شایان توجهی گسترش یافته و از عزت و اقتدار کافی بهره‌مند است؛ لذا به تألیف قلوب نیازی نداریم (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۱۰: ۱۳۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۳۱۲). البته در این دیدگاه فرقی بین زمان حضور معصوم و غیر آن نیست.

در نقد این دیدگاه شایان ذکر است که چنانکه قبلاً گفته شد، غایت و هدف از حکم تألیف، اعم بود از یاری گرفتن برای جهاد و ایجاد میل به اسلام و تثبیت عقیده در قلوب. با محور قرار دادن اهداف مورد نظر از تألیف قلوب، می‌توان گفت که گسترش و قوت اسلام، با احتیاج به تألیف قلوب کفار یا مسلمانان ضعیف‌العقیده منافاتی ندارد و با توجه به باقی ماندن ملاک و مصلحت حکم تألیف در زمان غیبت، اختصاص این حکم به زمان حضور منتفی است و بقای آن در زمان غیبت انتظار می‌رود. به عبارت دیگر؛ اسباب تألیف هنوز باقی است و تا هنگامی که سبب باقی باشد، مسبب که حکم است نیز دوام می‌یابد. در کتاب «فقه الإمام صادق(ع)» نیز به این مطلب اشاره شده است: «فقهای شیعه فرموده‌اند که مادامی که غیرمسلمان روی زمین باشد، این حکم باقی است، زیرا سقوط مسبب در حالی که سبب باقیست و رفع معلول در حالی که علت باقیست، محال است» (مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۲: ۸۲).

امکان اجرای حکم تألیف قلوب در صورت عدم تشکیل حکومت اسلامی

چنانکه قبلاً هم اشاره شد، برخی فقها دلیل اسقاط حکم تألیف قلوب را فراهم نبودن شرایط و فقدان زمینه انجام دادن و اجرای این حکم عنوان کرده‌اند که شاید از نبود اجراکننده این حکم یا مبسوط‌الید نبودن کسانی که شایستگی اجرای این حکم را داشته باشند، ناشی شود (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۴۹؛ حلی [علامه]، ۱۴۱۲، ج ۸: ۳۴۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۲: ۱۷۹). در تأیید این سخن هم به روایتی از امام باقر(ع) استناد شده است که فرمودند: «این سهم در همه زمان‌ها ثابت است، البته اگر از سوی امام عادل اختصاص داده شود» (طبرسی، ۱۴۱۴، ج ۵: ۶۵).

در پاسخ به دیدگاه این فقها، اولاً یادآور می‌شویم که مراد از «امام» در این دسته از مسائل، معنای عامی است که شامل فقیه جامع‌الشرایطی هم می‌شود که مسئول اداره امور مسلمین است (سیستانی، ۱۴۲۲: ۲۵۸) و بر اساس نظریه ولایت فقیه، در عصر غیبت، نواب عام معصوم(ع) (که فقهای عظام جامع‌الشرایط هستند) اذن و لیاقت تصدی مقام جانشینی پیامبر(ص) و ائمه(ع) را در امور جامعه مسلمانان دارند. پس فقهای مبسوط‌الید، نیز می‌توانند حکم تألیف قلوب را در

عمل احیا کنند و به آن جامعه عمل بپوشانند (میلانی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۲۸). همین‌جا عدم امکان اجرای حکم به دلیل نبود اجراکننده آن منتفی می‌شود.

ثانیاً؛ باید توجه داشت که در اینجا دو حکم وجود دارد:

حکم اول: با توجه به آیه شریفه، زکات باید در اصناف هشت‌گانه مصرف شود.

حکم دوم: پیامبر گرامی اسلام یا امام در معنای عام، به جهت رعایت شدن دقیق حکم اول و برای تضمین اجرای صحیح این حکم، مأمور جمع‌آوری زکات و توزیع آن بین مستحقان هستند.

مشاهده می‌شود که حکم دوم، مقید حکم اول نیست و دایره حکم اول را کوچک نمی‌کند؛ به طوری که هرگاه عجز در حکم دوم داشته باشیم، حکم اول هم منتفی باشد. لذا هیچ‌کس نمی‌گوید که هرگاه امام امکان جمع‌آوری و توزیع زکات را نداشته باشد، زکات ساقط می‌شود؛ بلکه روایات بسیاری وارد شده است که از آنها چنین استفاده می‌شود که پرداخت‌کنندگان زکات، متولی رساندن آن به مستحقان هستند. به عبارت دیگر این دو حکم قطعاً از قبیل تعدد مطلوب هستند. بر این مبنا با وجود عجز از حکم دوم، حکم اول بر اطلاق خود باقی می‌ماند و به وسیله همین اطلاق، به جواز صرف زکات در همه اصناف حکم می‌شود. در نتیجه صرف زکات در تألیف قلوب کفار و مسلمانان ضعیف‌العقیده جایز است (منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۴: ۶۱). بنابراین از آنجایی که نواب امام معصوم (ع) برای اجرای احکام اسلامی مأذون هستند، عدم تشکیل حکومت اسلامی و مبسوط‌الید نبودن امام معصوم (ع) یا غیبت ایشان، موجب سقوط حکم تألیف قلوب نخواهد بود.

در نهایت برای تکمیل بحث باید گفت که تعطیلی حکومت اسلامی جایز نیست و حکومت اسلامی داخل در بافت و نظام اسلام است، پس حکم حکومت اسلامی نیز باقی به بقای اسلام است (منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۳۱).

ابزار تألیف قلوب

تألیف قلوب گاه با بذل مال و گاه با راه‌های غیرمالی صورت می‌گیرد:

تألیف قلوب از طریق کمک‌های مالی

به‌طور کلی اسلام مکتبی است که با هدف پایه‌گذاری و رشد ارزش‌های اخلاقی در میان مردم به بشریت ارزانی شده است (مجلسی [علامه]، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۲۱۰) به‌طوری که دستورات و قانون‌های اقتصادی اسلام نیز در نهایت هدفی اخلاقی را تعقیب می‌کنند. پرداخت مالیات‌هایی مانند خمس و زکات و ... هر چند از یک طرف اثرات اقتصادی مانند رفع فقر و محرومیت از جامعه و تعدیل ثروت و امثال این‌ها دارد، اما از طرف دیگر از ابعاد مختلف سبب رشد و کمال انسان‌ها و جامعه مسلمین شده است و الفت مسلمانان و حتی غیرمسلمانان را دربر دارد:

تألیف قلوب به‌وسیله پرداخت زکات

آنچه به‌طور منصوص به‌عنوان منبعی برای تألیف قلوب ذکر شده، اختصاص سهمی از زکات به مؤلفه قلوبهم است که قرآن به صراحت به آن اشاره دارد (توبه: ۶۰) قرار دادن سهمی از زکات برای «مؤلفه قلوبهم» در شریعت، نشان می‌دهد که زکات، مالیات اسلامی عامی است که تحت نظارت دولت اسلامی به مصرف می‌رسد و «تألیف قلوب»، از وظایف و شئون رئیس جامعه اسلامی یا نایب اوست (منتظری، ۱۴۰۹ الف، ج ۳: ۱۱).

پرداخت زکات به مؤلفه حتی از طرف کسانی که قائل به اختصاص این سهم به کفار یا مسلمانان ضعیف‌العقیده هستند، نسبت به دیگر مواردی که اختصاص سهم به آنها انکار شده است، مانعی ندارد؛ یعنی در این مبحث اگر نتوان موارد شک را داخل در مؤلفه دانست، می‌توان آنها را در سهم «فی سبیل الله» درج کرد (عاملی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۴۵ و ۴۶) چرا که توزیع زکات به همه اقسام هشت‌گانه واجب نیست و بنا بر عدم وجوب توزیع مزبور، جایز است به همه این اقسام از سهم «سبیل الله» اعطا شود (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۶ و ۱۹۷). البته اعطای این سهم باید سبب تألیف بشود، ولو به نحو اقتضا. پس به کسی که می‌دانیم تألیف نسبت به او محقق نمی‌شود، نباید زکات داد؛ مگر اینکه اعطا برای دفع شرّ او باشد، نه جلب منفعتش (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۸).

تألیف قلوب با استفاده از اموال تحت تصرف حاکم اسلامی همچون فیء و انفال

علاوه بر زکات، مالیات‌ها و درآمدهای دیگری هم هستند که شاید برای تألیف قلوب صرف شوند؛ اموالی که حاکم اسلامی حق تصرف در آنها را دارد و مبتنی بر مصلحت اسلام و مسلمانان از آنها استفاده می‌کند.

دو منبع از منابع مالی حکومت اسلامی که تحت تصرف ولی فقیه است و ایشان برحسب تشخیص خود می‌تواند آن را در موارد ویژه، از جمله برای تألیف قلوب به مصرف برساند، فیء و انفال است. فیء در اصطلاح فقها، مالی از کافران است که بدون جنگ عاید مسلمانان شده است؛ مانند جزیه، خراج و مانند آنها (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۴). انفال هم تمام اموال عمومی جامعه است که تحت مالکیت شخص نیست، مانند اراضی موات، کوه‌ها، نیزارها، بیابان‌ها، دره‌ها، دریاها، معادن و ... که همه اینها مال امام و در اختیار مقام رهبری امت اسلامی است (منتظری، ۱۴۰۹، ب، ج ۱: ۲۰۷). انفال و ثروت‌های عمومی از اموال حکومتی اسلام محسوب می‌شود که باید طبق مصالح عمومی نسبت به آنها عمل شود و قهراً اختیار آن در زمان حضور به دست امام(ع) و در عصر غیبت به دست فقهای جامع‌الشرایط به نمایندگی امام(ع) است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۵۴۴؛ طاهری، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۰۴). در روایتی که حماد از امام کاظم(ع) در باب انفال نقل کرده، به این امر اشاره شده است که امام می‌تواند برای رفع مشکلات خود، از جمله برای تألیف قلوب نامسلمانانی که به قبول اسلام تمایل دارند، از آن مال استفاده کند و در ادامه یادآوری می‌کند که انفال متعلق به والی و حاکم است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۴۰).

تألیف قلوب به وسیله پرداخت خمس

در مورد مصرف خمس در راه تألیف قلوب نیز می‌توان ادعا داشت؛ زیرا هستند فقیهانی که خمس را از شئون امامت شمرده‌اند و نه ملک شخصی امام معصوم(ع) و این امر همان جواز انتقالش به فقیه است. در نتیجه خمس هم مانند انفال در اختیار ولی مسلمین است (امام خمینی، بی تا، ج ۳: ۲۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۴۷۰؛ منتظری، بی تا: ۱۱؛ محقق داماد، ۱۴۱۸: ۳۵۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۴۳۹؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۷، ج ۲: ۴۵۱) و

کسی که حق حکومت بر مسلمانان را دارد، عهده‌دار گرفتن خمس و انفال و مصرف آن در امور مربوط به امامت و حکومت است؛ در زمان پیامبر(ص) این حق متعلق به ایشان بود و بعد از آن حضرت، به امام معصوم(ع) تعلق دارد و در زمان غیبت امام معصوم، این حق مال فقیه عادل عالم به مصالح اسلام و مسلمانان بوده و هر آنچه از ولایت اعتباری بر نفس‌ها و اموال که برای امام(ع) ثابت است، برای فقیه جامع‌الشرایط نیز ثابت خواهد بود (منتظری، بی‌تا، ج ۶: ۲۲۷؛ خمینی [سیدمصطفی]، بی‌تا: ۵۱). در واقع خمس یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال واریز می‌شود و بدیهی است که درآمد به این عظمت، تنها برای رفع احتیاج روحانیون و سادات نیست؛ بلکه برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است؛ یعنی این بودجه برای عمده‌حوایج مردم و انجام دادن خدمات عمومی، اعم از بهداشتی، فرهنگی، دفاعی و عمرانی قرار داده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۳: ۳۱ و ۳۲). به بیان روشن‌تر درست است که سهم امام به‌عنوان مالیات حکومتی تشریح نشده است، اما این سهم شاید از جانب امام یا نایب ایشان (یعنی کسانی که ولی امر حکومت هستند) برای اداره حکومت، در راه تقویت اسلام، استحکام پایه‌های نظام و مصالح مسلمانان مصرف شود (سیفی، ۱۴۱۷: ۱۶). برطرف کردن دیگر مشکلات جامعه اسلام در عرصه فرهنگ و نشر احکام و اسلام نیز از دیگر مواردی است که برخی فقها از موارد مصرف سهم امام در خمس برشمرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۴۳۹؛ جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۵/۱۰). روشن است که تألیف قلوب نیز در راستای تقویت و نشر اسلام، استحکام پایه‌های نظام و مصالح مسلمانان صورت می‌گیرد، لذا شاید از مصادیق مصرف خمس قرار بگیرد.

تألیف قلوب با استفاده از راهکارهای غیرمالی

تألیف قلوب، علاوه بر به‌کار بردن منابع مالی در این زمینه، از راه‌های دیگری نیز اجراشدنی است؛ راه‌هایی که با به‌کار بردن آنها می‌توان مؤلفه را به اسلام و یاری مسلمانان جلب کرد. در فقه امامیه اگر تألیف با غیر دادن زکات هم محقق می‌شود (مثل برخورد های نیکوی اخلاقی و مانند آن) ظاهر آن است که این امور مقدم هستند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ۱۹۸).

وقف

از جمله مواردی که در فقه به آن پرداخته شده است و شاید نقش بسزایی در تألیف قلوب داشته باشد، مقوله وقف است؛ چرا که مسئله جواز وقف مسلمان بر کافر، به‌عنوان یکی از اصول انساندوستی برخاسته از قانون‌های اسلام مطرح می‌شود. اسلام، وقف بر یهودیان و مسیحیانی را که در پناه اسلام به سر می‌برند (کافران ذمی) و حتی برای کسانی که از پدر و مادر غیرمسلمان متولد شده‌اند و اسلام آورده‌اند و سپس اسلام را کنار گذاشته‌اند (مرتد ملی)، به‌ویژه اگر وقف برای ارحام باشد، جایز دانسته است (امام خمینی، بی‌تا الف، ج ۲: ۷۱) و برخی فقها نه تنها وقف بر ایشان را جایز دانسته‌اند، بلکه وقف بر شعائر کفر، مثل وقف بر کنیسه‌ها و معابد آنان را در صورتی که در زمینه تألیف قلوب و امثال آن باشد، بلامانع می‌دانند (خراسانی آخوند، ۱۴۱۳: ۲۵).

تقیه مداراتی

از دیگر مواردی که فقها در جهت تألیف قلوب به آن پرداخته‌اند، بحث تقیه مداراتی است. خواسته اصلی این نوع تقیه، خود وحدت کلمه و اتحاد مسلمانان بر اساس دوستی با مخالفان و جلب محبت آنهاست؛ بدون آنکه خوف از ضرر در میان باشد و هدف از این نوع تقیه را مدارای با مردم، جلب محبت ایشان و برقراری دوستی با آنها عنوان می‌کنند (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۷ و ۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۱۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۶۵: ۱۷). در زمینه این نوع تقیه، پیروان مذهب حقه اسلام، برای جلب محبت و دوستی با اهل سنت، قدم برمی‌دارند. این اظهار محبت و دوستی کردن به گونه‌ای است که در عمل نیز کارها با عمل آنان هماهنگ می‌شود (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۲۰۵) و به‌موجب این وحدت و عدم تفرقه، مسلمانان در میان سایر ملل خوار نمی‌شوند و تحت سلطه کفار و بیگانگان نمی‌روند یا شیعیان به دلیل ضعف و تعداد کمشان، در معرض زوال قرار نمی‌گیرند (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۷۰). از نمونه‌های این نوع تقیه می‌توان به افطار به همراه اهل سنت در هنگام غروب آفتاب یا وقوف در عرفات یا دیگر مشاعر؛ در صورتی که زمان این وقوف موافق با نظر اهل تسنن باشد، اشاره کرد (امام خمینی، بی‌تا ب، ج ۲: ۱۹۶؛ حکیم، ۱۴۱۶،

ج ۲: ۴۰۷). در روایت نیز به معاشرت با عامه، عیادت از مریضشان، شرکت در تشییع جنازه‌های ایشان و نماز در مساجد اهل سنت ترغیب شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶: ۲۱۹). اما باید گفت که مدارا با عامه، اصلی کلی تلقی می‌شود که با توجه به شرایط اجتماعی و روابط مسلمانان با یکدیگر، در هر عصر مصادیق مختلفی خواهد داشت.

قرارداد امان

حاکم اسلامی با استفاده از قرارداد امان نیز در صورتی که صلاح بدانند، با رعایت احتیاط و توجه به همه جوانب، می‌تواند با کفار ارتباط برقرار و موجبات تألیف قلوب ایشان را از این طریق فراهم کند. در فقه اسلامی عقد امان، قرارداد خاصی بین مسلمان و کافر حربی است که بر اساس آن، کافر حربی بنا به مصلحتی، در مدت زمان محدود تحت امنیت قرار می‌گیرد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۵: ۱۳۱) یعنی با رعایت مصلحت، از جهات مختلف، از جمله متمایل کردن دشمن به اسلام، یا موارد دیگر، می‌توان قرارداد «امان» بست (حلی [علامه]، ۱۴۱۳، ج ۱: ۵۰۲).

اهتمام به اخلاق دینی در عمل و رفتار

علاوه بر موارد یادشده، توصیه‌های اخلاقی بسیاری نیز از قرآن کریم و سیره معصومین (ع) به ما رسیده است که در جهت تألیف قلوب استفاده می‌شوند؛ توصیه‌هایی از قبیل قول لَئِن؛ آنگاه که خدای متعال به حضرت موسی و هارون (ع) توصیه کرد که با فرعون به نرمی سخن گویند، شاید که حق را بپذیرد (طه: ۴۴) چرا که خشونت در کلام و غلظت در سخن، موجب پراکندگی اشخاص می‌شود و مراعات لینت در سخن، سبب تألیف قلوب خواهد شد (حسینی شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۸۴).

یا جدال احسن (نحل: ۱۲۵؛ عنکبوت: ۴۶) چرا که غرض از احتجاج با اهل کتاب، تعلیم و فهمانیدن حقایق توحید و دلایل دین اسلام است و این در صورتی خواهد بود که بحث و گفت‌وگو، موجب جلب نظر و ترغیب مخالف، به دین اسلام شود (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۲: ۳۵۶).

از دیگر موارد، حسن خلق و نرمی قلب است که از مواهبی محسوب می‌شود که خدای تعالی به پیامبر اسلام (ص) مرحمت فرموده بود (آل عمران: ۱۵۹) در حالی که اگر ایشان سختدل و نامهربان بودند، مردم از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دین اسلام را نمی‌پذیرفتند و از محور دین و دایرة اسلام خارج می‌شدند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۳: ۲۴۴). آموزه‌های معصومین (ع) نیز بر همین مبناست؛ رسول خدا (ص) در این زمینه فرمودند: «شما نمی‌توانید همه مردم را با مال خود به طرف خویش جلب کنید. با چهره باز و حسن خلق، آنها را به خود مایل نمایید» (طبرسی، ۱۳۸۵: ۱۸۰). امام صادق (ع) نیز می‌فرمود مردم را با غیر زبان به مذهب خود دعوت کنید، یعنی رفتار شما شیعیان باید طوری باشد که مخالفان به گرویدن به مذهب شما مایل شوند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۷۷).

از دیگر راه‌های تسلط بر قلوب و جذب آنها، عفو و گذشت است که خداوند در قرآن به آن توصیه می‌فرماید (اعراف: ۱۹۹) و این گونه به پیامبر خود خطاب می‌کند که صفت عفو را با کسانی که نسبت به تو سخنان بی‌ادبانه می‌گویند، به کار گیر و تندی و ستیزگی مکن؛ بلکه نسبت به ایشان لطف و ملایمت نما که این کار به هدایت ایشان اقرب و تأثیر آن در میل ایشان به جانب ایمان بیشتر است (کاشانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۷۱).

یکی دیگر از مصادیق تألیف قلوب، با توجه به آموزه‌های قرآن، اعطای شخصیت به زیردستان، از طریق مشورت است. خداوند به پیامبرش سفارش می‌کند که با مردم مشورت کند (آل عمران: ۱۵۹). اما آنچه مسلم است و عقل و وجدان منصف بر آن حاکم خواهد بود، آن است که: کامل، محتاج به ناقص و عالم، محتاج به جاهل نیست. بنابراین چگونه حکیم مطلق، به کسی که عقل کل و عالم به علم لدنی و معصوم از خطا هست، امر فرموده که در امورات به کسانی که ناقص عقل و جاهل و جایز الخطا هستند، رجوع کند؟! پس امر به مشورت حضرت نبوی در آیه شریفه، نه برای استفاده و کمک گرفتن از رأی و تدبیر دیگران، بلکه به دلیل تألیف قلوب و توجه نفوس بوده و دلیل بر این سخن، آن است که در ادامه، وقوع فعل را به عزم خود حضرت معلق ساخته، نه رأی و مشورت آنان (حسینی شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۸۶). حتی اگر مستشار از سابقین در اسلام باشد که محتاج

به تألیف قلب ایشان نباشد یا اینکه شخص غلیظ‌القلبی باشد که به این چیزها رام نشود، مصلحت مشورت کردن شاید در این باشد که فتنه و فساد نکند و رسماً علماً مخالفت را برپا نکند (تقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۵۲۳).

پاسخ بدی را با نیکی دادن نیز یکی دیگر از مواردی است که موجب جذب دل‌های افراد می‌شود. در قرآن کریم چنین می‌خوانیم: «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک‌دل می‌گردد» (فصلت: ۳۴). شاید مقصود خداوند خطاب به پیامبر چنین باشد که هر قدر کفار درباره تو سخنان ناروا گویند و به تو ظلم و جفا روا دارند، تو برای تألیف قلب آنان، در مقابل سخنان رکیک آنها بردباری کن و به طور ملاطفت و مهربانی با آنان صحبت کن که وقتی این طور با مردم سلوک کردی، آن کس که دشمن تو و ضد تو باشد، ممکن است از این راه با تو دوست مشفق و به اسلام مایل شود (امین اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۳۳). عیادت از مرد یهودی بیمار که پیش از آن، پیوسته بر سر گرامی پیامبر اسلام (ص) خاکستر می‌ریخت، توسط پیامبر (ص)، نمونه‌ای مشهور از این باب است (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۰۲) ملاقاتی که سبب شد فرد یهودی به سمت پیامبر و دین اسلام منعطف شود. و اما نمونه‌های دیگری از توصیه‌های اخلاقی برای تألیف قلوب وجود دارد که پرداختن به آنها در این مقال نمی‌گنجد.

نتیجه‌گیری

بر اساس پژوهش صورت‌گرفته در ابواب فقهی و کلام فقها، در مورد مصادیق مؤلفه قلوبهم به سه نظریه اختصاص به کفار، اختصاص به مسلمانان و نظریه تعمیم اشاره کرده‌اند و بر اساس آن دریافتیم که قول به تعمیم از قوت بیشتری برخوردار است. پس جایز است که سهم مؤلفه، علاوه بر مسلمانان ضعیف‌العقیده در جهت حفظ و تثبیتشان در دین، به کفار هم بخشیده شود تا میل به اسلام یا جهاد پیدا کنند. در ضمن از این عمومیت می‌توان استفاده کرد و حکم تألیف قلوب را در هر جا که تقویت اسلام و مسلمین مطرح باشد، تسری داد.

در پاسخ به سؤال در مورد چگونگی اجرای حکم تألیف قلوب در عصر غیبت، با بررسی اقوال و ادله فقها، این مطلب به دست آمد که این حکم نه تنها نسخ یا اسقاط نشده، بلکه در زمان غیبت نیز با وجود ظهور و گسترش اسلام، باقی است؛ زیرا با توجه به غایت از حکم تألیف، که اعم از یاری گرفتن برای جهاد و ایجاد میل به اسلام و تثبیت عقیده در قلوب محسوب می‌شود، می‌توان گفت که گسترش و قوت اسلام با احتیاج به تألیف قلوب کفار یا مسلمانان ضعیف‌العقیده منافاتی ندارد. در مورد ارتباط حکم با جهاد نیز باید گفت از آنجایی که جهاد، به‌ویژه از نوع دفاعی آن، به امام معصوم(ع) اختصاص ندارد و شاید در زمان غیبت نیز اتفاق بیفتد، امکان احتیاج به تألیف در مورد جهاد نیز در عصر غیبت وجود دارد. اسقاط حکم تألیف قلوب به دلیل فراهم نبودن شرایط و فقدان زمینه اجرای این حکم هم که شاید از نبود اجراکننده این حکم یا مبسوط‌الید نبودن کسانی که شایستگی اجرای این حکم را داشته باشند، ناشی شود، منتفی است؛ زیرا بر اساس نظریه ولایت فقیه، در عصر غیبت، نواب عام معصوم(ع) (که فقهای عظام جامع‌الشرایط هستند) اذن و لیاقت تصدی مقام جانشینی پیامبر(ص) و ائمه(ع) را در امور جامعه مسلمانان دارا هستند.

در ادامه به این موضوع پرداخته شد که تألیف قلوب گاه با پرداخت مال به مؤلفه صورت می‌گیرد که منابع آن اعم از زکات، انفال و هر درآمد دیگری است که تحت تصرف فقیه حاکم قرار دارد. گاهی نیز تألیف قلوب با امور غیرمالی همچون وقف، تقیه مداراتی، امان یا رفتارهای حسنه صورت می‌گیرد.

کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵ق). دعائم الإسلام، چ دوم، قم: مؤسسه آل‌البیته (ع).
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا). تفسیر التحریر و التنویر، بی جا، بی نا.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۳۹۳ق). وسیله النجاة، قم: چاپخانه مهر.
۵. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. امین اصفهانی، سیده نصرت (۱۳۶۱). مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۲۴ق). مصابیح الظلام، قم: مؤسسه علامه المجدد الوحيد البهبهانی.
۹. ترحینی، سید محمد حسین (۱۴۲۷ق). الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهیة، چ چهارم. قم: دارالفقه للطباعة و النشر.
۱۰. ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ق). تفسیر روان جاوید، چ سوم، تهران: انتشارات برهان.
۱۱. جمعی از مولفان، (بی تا). مجله فقه اهل البیت (ع)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۳. _____ (۱۳۸۳). ولایت فقیه: ولایت، فقاها و عدالت، چ چهارم. قم: مرکز نشر اسراء.

۱۴. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل‌البت (ع).
۱۵. حسینی روحانی، سید صادق (بی‌تا). فقه الصادق (ع)، بی‌جا، بی‌نا.
۱۶. حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳). تفسیر اثنی عشری، تهران: میقات.
۱۷. حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق). انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی.
۱۸. حکیم، سید محسن طباطبایی (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۹. الحلبي (۱۴۰۰ق). السیرة الحلبیة، بیروت: دارالمعرفة.
۲۰. حلی [ابن‌ادریس]، محمدبن منصور (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. حلی [علامه]، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۲۲. _____ (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۳. _____ (بی‌تا). تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل‌البت (ع).
۲۴. حلی [محقق]، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سیدالشهدا (ع).
۲۵. _____ (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۶. خراسانی [آخوند]، محمد کاظم بن حسین (۱۴۱۳ق). کتاب فی الوقف، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۷. خمینی [امام]، سید روح‌الله موسوی (بی‌تا الف). تحریر الوسيلة، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

۲۸. _____ (۱۴۲۰ق). الرسائل العشرة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۹. _____ (بی تا ب). القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (الرسائل)، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۰. _____ (بی تا ج). کتاب البيع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۱. _____ (۱۴۲۳ق). ولایت فقیه، بی جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۲. خمینی، سید مصطفی (بی تا). ولایة الفقیه، بی جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۳. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام خویی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۳۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.
۳۵. زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۱۸ق). التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، چ دوم، بیروت/ دمشق: دارالفکر المعاصر.
۳۶. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق). الزکاة فی الشریعة الاسلامیة الغراء، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۳۷. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، چ چهارم. قم: مؤسسه المنار.
۳۸. سلار دیلمی، حمزة بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق). المراسم العلویة و الأحكام النبویة فی الفقه الإمامی، قم: منشورات الحرمین.
۳۹. سیستانی، سید علی حسینی (۱۴۲۲ق). المسائل المنتخبة، چ نهم. قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی.

۴۰. سیفی، علی اکبر (۱۴۱۷ق). *دلیل تحریر الوسيلة-الخمسة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۱. سیاح، احمد (۱۳۶۴). *فرهنگ سیاح*، تهران: انتشارات اسلام.
۴۲. صدوق، محمدبن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لایحضره الفقیه*، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۳. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸ق). *حقوق مدنی*، چ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۴. طباطبایی، سید تقی (۱۴۲۳ق). *الدلائل فی شرح منتخب المسائل*، قم: کتابفروشی محلاتی.
۴۵. طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۶۵). *مکارم الأخلاق*، ترجمه ابراهیم میرباقری. چ دوم، تهران: فراهانی.
۴۶. طبرسی، علی بن حسن (۱۳۸۵ق). *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، چ دوم، نجف: المكتبة الحیدریة.
۴۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۴ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۸. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۴۱۶ق). *مجمع البحرین*، تصحیح سید احمد حسینی، چ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۴۹. طوسی [ابن حمزه]، محمدبن علی (۱۴۰۸ق). *الوسيلة الی نیل الفضیلة*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۵۰. طوسی، ابو جعفر محمدبن حسن (۱۳۷۵ق). *الإقتصاد الهادی الی طریق الرشاد*، بی‌جا: نشر کتاب.
۵۱. _____ (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الإمامیة*، چ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.

۵۲. _____ (۱۴۰۰ق). *النهائية في مجرد الفقه و الفتاوى*، چ دوم، بیروت: دارالکتاب العربی.
۵۳. _____ (۱۴۰۷ق). *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۴. عاملی [شهید ثانی]، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة* (ط - الحدیث)، قم: کتابفروشی داوری.
۵۵. _____ (۱۴۱۹ق). *فوائد القواعد*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵۶. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق). *فقه سیاسی*، چ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۵۷. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۶۵). *تقیة مداراتی: زمینه ساز وحدت اسلامی*، بی جا: گروه ارشاد حجاج ایرانی (امر به معروف).
۵۸. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر قمی*، چ چهارم، قم: دارالکتاب.
۵۹. کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۷۳ق). *خلاصة المنهج*، تهران: انتشارات اسلامیة.
۶۰. کاظمی [فاضل]، جواد بن سعد اسدی (بی تا). *مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام*، بی جا، بی نا.
۶۱. کرکی [محقق ثانی]، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. چ دوم، قم: مؤسسه آل البیت (ع).
۶۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳). *گزیده کافی*، ترجمه محمد باقر بهبودی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۳. _____ (۱۳۷۵). *اصول الکافی*، ترجمه محمد باقر کمره ای، چ سوم، قم: اسوه.
۶۴. _____ (۱۴۰۷ق). *الکافی* (ط - اسلامیة)، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۶۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد بن شمس سروی (۱۳۸۲ق). *شرح الکافی*، تهران: المكتبة الإسلامیة.

۶۶. مجلسی [علامه]، محمد باقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار، ج دوم، بیروت: دار الإحياء التراث العربی.
۶۷. مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۶ق). روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
۶۸. _____ (۱۴۱۴ق). لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۶۹. محقق داماد، سید محمد (۱۴۱۸ق). کتاب الخمس، قم: دارالإسراء للنشر.
۷۰. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق). فقه الأمام الصادق (ع). ج دوم، قم: مؤسسه انصاریان.
۷۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ الف). الإشراف فی عامّة فرائض أهل الإسلام، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره).
۷۲. _____ (۱۴۱۳ ب). المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره).
۷۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۹). القواعد الفقهیة، ج سوم، مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (ع).
۷۴. منتظری، حسینعلی (بی تا). کتاب الخمس و الأنفال، قم: بی جا.
۷۵. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ الف). کتاب الزکاة، ج دوم، قم: مرکز جهانی اطلاعات اسلامی.
۷۶. _____ (۱۴۰۹ ب). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم: مؤسسه کیهان.
۷۷. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۷ق). فقه الشیعه، قم: دارالبشیر.
۷۸. میلانی، سید محمد هادی حسینی (۱۳۹۵ق). محاضرات فی فقه الإمامیه - کتاب الزکاة، مشهد: مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی.
۷۹. نجفی [صاحب جواهر]، محمد حسن (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج هفتم، بیروت: دار الإحياء التراث العربی.

تألیف قلوب در فقه امامیه و چگونگی اجرای آن در عصر غیبت □ ۹۷۹

۸۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۴ق). *کتاب الخمس*، چ دوم، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع).
۸۱. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی (۱۴۱۶ق). *مصباح الفقیه*، قم: مؤسسه الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.
۸۲. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی (بی تا). *تکملة العروة الوثقی*، قم: کتابفروشی داورى.